

كلمات مكنونه



حضرت بهاء الله

Kherad Publishing

Email: editor@kheradpublishing.com

پیش گفتار ۴

کلمات مکنونه ۵

کلمات مکنونه فارسی ۶

کلمات مکنونه عربی ۲۲

حضرت بهاءالله ۳۲

پیش‌گفتار

کلمات مکنونه، یکی از آثار حضرت بهاء‌الله، در سال ۱۲۳۶ شمسی (۱۸۵۷ میلادی) در بغداد نگاشته شده و شامل دو بخش فارسی و عربی در مورد ماهیت حیات روحانی و اجتماعی انسان است. مفهوم اصلی در این اثر آن است که ما برای آرمانی والا پا به این جهان گذاشته‌ایم و دو هدف مهم در زندگی داریم، دو هدفی که دو جنبه از یک هدف واحد به شمار می‌آید: اول آنکه خصایل روحانی را در خود پرورش دهیم و آنها را در زندگی فردی و جمعی خویش منعکس نماییم و دوم اینکه در جهت بهبود اجتماع و استقرار وحدت نوع بشر بکوشیم و خدمت کنیم.

كلمات مكنونه

اثر حضرت بهاء الله

کلمات مکنونه فارسی

بنام گوینده توانا

۱

ای صاحبان هوش و گوش

اول سروش دوست اینست ای بلبل معنوی جز در گلبن معانی جای مگزین و ای هدهد سلیمان عشق
جز در سبای جانان وطن مگیر و ای عنقای بقا جز در قاف وفا محل میپذیر اینست مکان تو اگر
بلامکان بپر جان برپری و آهنگ مقام خود رایگان نمائی.

۲

ای پسر روح

هر طیری را نظر بر آشیانست و هر بلبلی را مقصود جمال گل مگر طیور افنده عباد که بتراب فانی
قانع شده از آشیان باقی دور مانده‌اند و بگل‌های بعد توجه نموده از گل‌های قرب محروم گشته‌اند زهی
حیرت و حسرت و افسوس و دریغ که بابریقی از امواج رفیق اعلی گذشته‌اند و از افق ابهی دور
مانده‌اند.

۳

ای دوست

در روضه قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حب و شوق دست مدار مصاحبت ابرار را غنیمت
دان و از مرافقت اشرار دست و دل هر دو بردار.

۴

ای پسر انصاف

کدام عاشق جز در وطن معشوق محل گیرد و کدام طالب که بی‌مطلوب راحت جوید عاشق صادق را
حیات در وصالست و موت در فراق صدرشان از صبر خالی و قلوبشان از اصطبار مقدس از
صدهزار جان درگذرند و بکوی جانان شتابند.

۵

ای پسر خاک

براستی میگویم غافلترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید بگو ای برادران باعمال خود را بیارائید نه باقوال.

۶

ای پسران ارض

براستی بدانید قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد البته بجزروت باقی من درنیاید و از ملکوت تقدیس من روائح قدس نشنود.

۷

ای پسر حب

از تو تا رفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله قدم اول برادر و قدم دیگر بر عالم قدم گذار و در سرداد خلد وارد شو پس بشنو آنچه از قلم عز نزول یافت.

۸

ای پسر عز

در سبیل قدس چالاک شو و بر افلاک انس قدم گذار قلب را بصیقل روح پاک کن و آهنگ ساحت لولاک نما.

۹

ای سایه نابود

از مدارج ذل وهم بگذر و بمعارج عز یقین اندرآ چشم حق بگشا تا جمال مبین بینی و تبارک الله احسن الخالقین گوئی.

۱۰

ای پسر هوی

براستی بشنو چشم فانی جمال باقی نشناسد و دل مرده جز بگل پژمرده مشغول نشود زیرا که هر قرینی قرین خود را جوید و بجنس خود انس گیرد.

۱۱

ای پسر تراب

کور شو تا جمال بینی و کر شو تا لحن و صوت ملیح را شنوی و جاهل شو تا از علم نصیب بری و فقیر شو تا از بحر غنای لایزال قسمت بیزوال برداری کور شو یعنی از مشاهده غیر جمال من و

کر شو یعنی از استماع کلام غیر من و جاهل شو یعنی از سوای علم من تا با چشم پاک و دل طیب و گوش لطیف بساحت قدسم درآئی.

۱۲

ای صاحب دو چشم

چشمی بریند و چشمی برگشا بریند یعنی از عالم و عالمیان برگشا یعنی بجمال قدس جانان.

۱۳

ای پسران من

ترسم که از نغمه ورقا فیض نبرده بدیار فنا راجع شوید و جمال گل ندیده بآب و گل بازگردید.

۱۴

ای دوستان

بجمال فانی از جمال باقی مگذرید و بخاکدان ترابی دل مبندید.

۱۵

ای پسر روح

وقتی آید که بلبل قدس معنوی از بیان اسرار معانی ممنوع شود و جمیع از نغمه رحمانی و ندای سبحانی ممنوع گردید.

۱۶

ای جوهر غفلت

دریغ که صد هزار لسان معنوی در لسانی ناطق و صد هزار معانی غیبی در لحنی ظاهر ولکن گوشه نه تا بشنود و قلبی نه تا حرفی بیابد.

۱۷

ای همگنان

ابواب لامکان باز گشته و دیار جانان از دم عاشقان زینت یافته و جمیع از این شهر روحانی محروم مانده اند الا قلبی و از آن قلب هم با قلب طاهر و نفس مقدس مشهود نگشت الا اقل قلبی.

۱۸

ای اهل فردوس برین

اهل یقین را اخبار نمائید که در فضای قدس قرب رضوان روضه جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خلد برین طائف حول آن گشته‌اند پس جهدی نمائید تا بآن مقام درآئید و حقائق اسرار عشق را از شقائقش جوئید و جمیع حکمت‌های بالغه احدیه را از اثمار باقیه‌اش بیابید قرّت ابصار الذینهم دخلوا فیہ آمنین.

۱۹

ای دوستان من

آیا فراموش کرده‌اید آن صبح صادق روشنی را که در ظلّ شجره انیسا که در فردوس اعظم غرس شده جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید و بسه کلمه طیبه تکلم فرمودم و جمیع آن کلمات را شنیده و مدهوش گشتید و آن کلمات این بود ای دوستان رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید و آنچه برای شما نخواهم هرگز نخواهید و با دل‌های مرده که بآمال و آرزو آلوده شده نزد من می‌آئید اگر صدر را مقدّس کنید حال آن صحرا و آن فضا را بنظر درآرید و بیان من بر همه شما معلوم شود.

در سطر هشتم از اسطر قدس که در لوح پنجم از فردوس است میفرماید

۲۰

ای مردگان فراش غفلت

قرنها گذشت و عمر گرانمایه را بانتهای رسانده‌اید و نفس پاکی از شما بساحت قدس ما نیامد در ابجر شرک مستغرقید و کلمه توحید بر زبان میرانید مبعوض مرا محبوب خود دانسته‌اید و دشمن مرا دوست خود گرفته‌اید و در ارض من بکمال خرّمی و سرور مشی مینمائید و غافل از آنکه زمین من از تو بیزار است و اشیای ارض از تو در گریز اگر فی‌الجمله بصر بگشائی صد هزار حزن را از این سرور خوشتر دانی و فنا را از این حیات نیکوتر شمری.

۲۱

ای خاک متحرک

من بتو مأنوسم و تو از من مأیوس سیف عصیان شجره امید تو را بریده و در جمیع حال بتو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور و من عزّت بی‌زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلّت بی‌منتهی برای خود پسندیدی آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار.

۲۲

ای پسر هوی

اهل دانش و بینش سالها کوشیدند و بوصال ذی الجلال فائز نگشتند و عمرها دویدند و بلقay ذی الجمال نرسیدند و تو نادویده بمنزل رسیدمئی و ناطلبیده بمطلب واصل شدی و بعد از جمیع این مقام و رتبه بحجاب نفس خود چنان محتجب ماندی که چشمت بجمال دوست نیفتاد و دستت بدامن یار نرسید فتعجبوا من ذلک یا اولی الأبصار.

۲۳

ای اهل دیار عشق

شمع باقی را اریاح فانی احاطه نموده و جمال غلام روحانی در غبار تیره ظلمانی مستور مانده سلطان سلاطین عشق در دست رعایای ظلم مظلوم و حمامه قدسی در دست جعدان گرفتار جمیع اهل سرادق ابهی و ملأ اعلی نوحه و ندبه مینمایند و شما در کمال راحت در ارض غفلت اقامت نموده‌اید و خود را هم از دوستان خالص محسوب داشته‌اید فباطل ما انتم تظنون.

۲۴

ای جهلای معروف بعلم

چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذنب اغنام من شده‌اید مثل شما مثل ستاره قبل از صبح است که در ظاهر درّی و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهای مدینه و دیار من است.

۲۵

ای بظاهر آراسته و بیاطن کاسته

مثل شما مثل آب تلخ صافیست که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود چون بدست صراف ذائقه احدیه افتد قطرئی از آن را قبول نفرماید بلی تجلی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود ولکن از فرقدان تا ارض فرق دان بلکه فرق بی‌منتهی در میان.

۲۶

ای دوست لسانی من

قدری تأمل اختیار کن هرگز شنیده‌ئی که یار و اغیار در قلبی بگنجد پس اغیار را بران تا جانان بمنزل خود درآید.

۲۷

ای پسر خاک

جميع آنچه در آسمانها و زمين است براي تو مقرر داشتم مگر قلوب را كه محلّ نزول تجلّی جمال و اجلال خود معين فرمودم و تو منزل و محلّ مرا بغير من گذاشتی چنانچه در هر زمان كه ظهور قدس من آهنگ مكان خود نمود غير خود را يافت اغيار ديد و لامكان بحرم جانان شتافت و معذلك ستر نمودم و سرّ نگشودم و خجلت ترا نپسنديدم.

۲۸

ای جوهر هوی

بسا سحرگاهان كه از مشرق لامكان بمكان تو آدمم و ترا در بستر راحت بغير خود مشغول يافتم و چون برق روحانی بغمام عزّ سلطانی رجوع نمودم و در مكانم قرب خود نزد جنود قدس اظهار نداشتم.

۲۹

ای پسر جود

در باديه‌های عدم بودی و ترا بمدد تراب امر در عالم ملك ظاهر نمودم و جميع ذرات ممكنات و حقائق كائنات را بر تربيت تو گماشتم چنانچه قبل از خروج از بطن امّ دو چشمه شیر منير براي تو مقرر داشتم و چشمها براي حفظ تو گماشتم و حبّ ترا در قلوب القا نمودم و بصرف جود ترا در ظلّ رحمتم پروردم و از جوهر فضل و رحمت ترا حفظ فرمودم و مقصود از جميع اين مراتب آن بود كه بجيروت باقی ما درائی و قابل بخششهای غیبی ما شوی و تو غافل چون بنمر آمدی از تمامی نعیم غفلت نمودی و بگمان باطل خود پرداختی بقسمی كه بالمرّه فراموش نمودی و از باب دوست بایوان دشمن مقرر یافتی و مسكن نمودی.

۳۰

ای بنده دنیا

در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و ترا در فراش غفلت خفته يافت و بر حال تو گریست و بازگشت.

۳۱

ای پسر ارض

اگر مرا خواهی جز مرا مخواه و اگر اراده جمالم داری چشم از عالمیان بردار زیرا كه اراده من و غير من چون آب و آتش در يك دل و قلب نگنجد.

۳۲

ای بیگانهٔ بیگانه

شمع دلت برافروخته دست قدرت منست آن را بیادهای مخالف نفس و هوی خاموش مکن و طیب
جمع علتهای تو ذکر من است فراموشش منما حب مرا سرمایه خود کن و چون بصر و جان عزیزش
دار.

۳۳

ای برادر من

از لسان شکرینم کلمات نازنینم شنو و از لب نمکینم سلسبیل قدس معنوی بیاشام یعنی تخمهای حکمت
لدتیم را در ارض طاهر قلب بیفشان و بآب یقین آبش ده تا سنبلات علم و حکمت من سرسبز از بلده
طیبه انبات نماید.

۳۴

ای اهل رضوان من

نهال محبت و دوستی شما را در روضهٔ قدس رضوان بید ملاطفت غرس نمودم و بنیسان مرحمت آبش
دادم حال نزدیک بثمر رسیده جهدی نمائید تا محفوظ ماند و بنار امل و شهوت نسوزد.

۳۵

ای دوستان من

سراج ضلالت را خاموش کنید و مشاعل باقیهٔ هدایت در قلب و دل برافروزید که عنقریب صرافان وجود
در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند.

۳۶

ای پسر تراب

حکمای عباد آنانند که تا سمع نیابند لب نگشایند چنانچه ساقی تا طلب نبیند ساغر نبخشد و عاشق تا
بجمال معشوق فائز نشود از جان نخرود پس باید حبه‌های حکمت و علم را در ارض طیبهٔ قلب
مبذول دارید و مستور نمائید تا سنبلات حکمت الهی از دل برآید نه از گل.

در سطر اوّل لوح مذکور و مسطور است و در سرادق حفظ الله مستور.

۳۷

ای بندهٔ من

ملک بی‌زوال را بانزالی از دست منه و شاهنشهی فردوس را بشهوتی از دست مده اینست کوثر حیوان
که از معین قلم رحمن ساری گشته طوبی للشاریین.

۳۸

ای پسر روح

قفس بشکن و چون همای عشق در هواء قدس پرواز کن و از نفس بگذر و با نفس رحمانی در فضای
قدس ربّانی بیارام.

۳۹

ای پسر رماد

براحت یومی قانع مشو و از راحت بی‌زوال باقیه مگذر و گلشن باقی عیش جاودان را بگلخن فانی ترابی
تبدیل منما از زندان بصحراهای خوش جان عروج کن و از قفس امکان برضوان دلکش لامکان بخرام.

۴۰

ای بنده من

از بند ملک خود را رهائی بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن وقت را غنیمت شمر زیرا که این وقت
را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی.

۴۱

ای فرزند کنیز من

اگر سلطنت باقی بینی البتّه بکمال جدّ از ملک فانی درگذری ولکن ستر آن را حکمتهاست و جلوه این
را رمزها جز افتده پاک ادراک ننماید.

۴۲

ای بنده من

دل را از غل پاک کن و بی حسد ببساط قدس احد بخرام.

۴۳

ای دوستان من

در سیبیل رضای دوست مشی نمائید و رضای او در خلق او بوده و خواهد بود یعنی دوست بی رضای
دوست خود در بیت او وارد نشود و در اموال او تصرف ننماید و رضای خود را بر رضای او ترجیح
ندهد و خود را در هیچ امری مقدّم نشمارد فتفکروا فی ذلک یا اولی الأفکار.

ای رفیق عرشی

بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن و عویل برمیاری یعنی بد مگو تا نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان تا عیب تو بزرگ ننماید و ذلّت نفسی مپسند تا ذلّت تو چهره نگشاید پس با دل پاک و قلب طاهر و صدر مقدّس و خاطر منزّه در ایّام عمر خود که اقلّ از آنی محسوبست فارغ باش تا بفرغت از این جسد فانی بفردوس معانی راجع شوی و در ملکوت باقی مقرّ یابی.

وای وای ای عاشقان هوای نفسانی

از معشوق روحانی چون برق گذشته‌اید و بخیال شیطانی دل محکم بسته‌اید ساجد خیالید و اسم آن را حقّ گذاشته‌اید و ناظر خارید و نام آن را گل گذارده‌اید نه نفس فارغی از شما برآمد و نه نسیم انقطاعی از ریاض قلوبتان وزید نصائح مشفقانه محبوب را بباد داده‌اید و از صفحه دل محو نموده‌اید و چون بهائم در سبزمزار شهوت و امل تعیّش مینمائید.

ای برادران طریق

چرا از ذکر نگار غافل گشته‌اید و از قرب حضرت یار دور مانده‌اید صرف جمال در سرادق بیمثال بر عرش جلال مستوی و شما بهوای خود بجدال مشغول گشته‌اید روائح قدس میوزد و نسائم جود در هبوب و کل بزکام مبتلا شده‌اید و از جمیع محروم مانده‌اید زهی حسرت بر شما و علی الذّینهم یمشون علی اعقابکم و علی اثر اقدامکم هم یمزّون.

ای پسران آمال

جامه غرور را از تن برآرید و ثوب تکبر از بدن بیندازید.

در سطر سیم از اسطر قدس که در لوح یاقوتی از قلم خفی ثبت شده این است

ای برادران

با یکدیگر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید بعزّت افتخار منمائید و از ذلّت ننگ مدارید قسم بجمال که کل را از تراب خلق نمودم و البتّه بخاک راجع فرمایم.

ای پسران تراب

اغنيا را از ناله سحرگاهی فقرا اخبار کنید که مبادا از غفلت بهلاکت افتند و از سدره دولت بی نصیب مانند الکرّم و الجود من خصالی فهنیئاً لمن تزین بخصالی.

۵۰

ای ساذج هوی

حرص را باید گذاشت و بقناعت قانع شد زیرا که لازال حریص محروم بوده و قانع محبوب و مقبول.

۵۱

ای پسر کنیز من

در فقر اضطراب نشاید و در غنا اطمینان نباید هر فقری را غنا در پی و هر غنا را فنا از عقب ولکن فقر از ما سوی الله نعمتی است بزرگ حقیر مشمارید زیرا که در غایت آن غنای بالله رخ بگشاید و در این مقام انتم الفقراء مستور و کلمه مبارکه و الله هو الغنی چون صبح صادق از افق قلب عاشق ظاهر و باهر و هویدا و آشکار شود و بر عرش غنا متمکن گردد و مقرّ یابد.

۵۲

ای پسران غفلت و هوی

دشمن مرا در خانه من راه داده‌اید و دوست مرا از خود رانده‌اید چنانچه حبّ غیر مرا در دل منزل داده‌اید بشنوید بیان دوست را و برضوانش اقبال نمائید دوستان ظاهر نظر بمصلحت خود یکدیگر را دوست داشته و دارند ولکن دوست معنوی شما را لأجل شما دوست داشته و دارد بلکه مخصوص هدایت شما بلایای لاتحصی قبول فرموده بچنین دوست جفا مکنید و بکویش بشتابید اینست شمس کلمه صدق و وفا که از افق اصبع مالک اسماء اشراق فرموده افتحوا آذانکم لاصغاء کلمة الله المهیمن القیوم.

۵۳

ای مغروران باموال فانیه

بدانید که غنا سدّیست محکم میان طالب و مطلوب و عاشق و معشوق هرگز غنی بر مقرّ قرب وارد نشود و بمدینه رضا و تسلیم درنیاید مگر قلبی پس نیکوست حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعش ننماید و از دولت ابدی محرومش نگرداند قسم باسم اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد چنانچه شمس اهل زمین را.

ای اغنیای ارض

فقرا امانت منند در میان شما پس امانت مرا درست حفظ نمائید و براحث نفس خود تمام نپردازید.

ای فرزند هوی

از آرایش غنا پاک شو و با کمال آسایش در افلاک فقر قدم گذار تا خمر بقا از عین فنا بیاشامی.

ای پسر من

صحبت اشرار غم بیفزاید و مصاحبت ابرار زنگ دل بزدايد من اراد ان یانس مع الله فلیانس مع احبائه و من اراد ان یسمع کلام الله فلیسمع کلمات اصفیائه.

زینهار ای پسر خاک

با اشرار الفت مگیر و مؤانست مجو که مجالست اشرار نور جان را بنار حسبان تبدیل نماید.

ای پسر کنیز من

اگر فیض روح القدس طلبی با احرار مصاحب شو زیرا که ابرار جام باقی از کفّ ساقی خلد نوشیده‌اند و قلب مردگان را چون صبح صادق زنده و منیر و روشن نمایند.

ای غافلان

گمان مبرید که اسرار قلوب مستور است بلکه بییقین بدانید که بخطّ جلیّ مسطور گشته و در پیشگاه حضور مشهود.

ای دوستان

براستی میگویم که جمیع آنچه در قلوب مستور نموده‌اید نزد ما چون روز واضح و ظاهر و هویداست ولکن ستر آن را سبب جود و فضل ماست نه استحقاق شما.

ای پسر انسان

شبنمی از ژرف دریای رحمت خود بر عالمیان می‌ذول داشتیم و احدی را مقبل نیافتیم زیرا که کل از خمر باقی لطیف توحید بماء کثیف نبید اقبال نموده‌اند و از کأس جمال باقی بجام فانی قانع شده‌اند فبئس ما هم به یقنعون.

۶۲

ای پسر خاک

از خمر بیمثال محبوب لایزال چشم می‌پوش و بخمر کدره فانیه چشم مگشا از دست ساقی احدیه کؤوس باقیه برگیر تا همه هوش شوی و از سروش غیب معنوی شنوی بگو ای پست‌فطرتان از شراب باقی قدسم چرا بآب فانی رجوع نمودید.

۶۳

بگو ای اهل ارض

براستی بدانید که بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب عظیمی از عقب گمان مبرید که آنچه را مرتکب شدید از نظر محو شده قسم بجمال که در الواح زیرجودی از قلم جلیّ جمیع اعمال شما ثبت گشته.

۶۴

ای ظالمان ارض

از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد نموده‌ام از ظلم احدی نگذرم و این عهدیست که در لوح محفوظ محتوم داشتم و بخاتم عزّ مختوم.

۶۵

ای عاصیان

بردباری من شما را جری نمود و صبر من شما را بغفلت آورد که در سیل‌های مهلک خطرناک بر مراکب نار نفس بی‌باک میرانید گویا مرا غافل شمرده‌اید و یا بی‌خبر انگاشته‌اید.

۶۶

ای مهاجران

لسان مخصوص ذکر من است بغیبت می‌لائید و اگر نفس ناری غلبه نماید بذکر عیوب خود مشغول شوید نه بغیبت خلق من زیرا که هر کدام از شما بنفس خود ابصر و اعرفید از نفوس عباد من.

ای پسران وهم

بدانید چون صبح نورانی از افق قدس صمدانی بردم البتّه اسرار و اعمال شیطانی که در لیل ظلمانی معمول شده ظاهر شود و بر عالمیان هویدا گردد.

ای گیاه خاک

چگونه است که با دست آلوده بشکر مباشرت جامه خود نمائی و با دل آلوده بکثافت شهوت و هوی معاشرت را جوئی و بممالک قدسم راه خواهی هیهات هیهات عمّا انتم تریدون.

ای پسران آدم

کلمه طیبّه و اعمال طاهره مقدّسه بسماء عزّ احدیّه صعود نماید جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هوی پاک شود و بساحت عزّ قبول درآید چه که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند اینست آفتاب حکمت و معانی که از افق فم مشیّت ربّانی اشراق فرمود طوبی للمقبلین.

ای پسر عیش

خوشی ساحتی است ساحت هستی اگر اندرآئی و نیکو بساطی است بساط باقی اگر از ملک فانی برتر خرامی و ملیح است نشاط مستی اگر ساغر معانی از ید غلام الهی بیاشامی اگر باین مراتب فائز شوی از نیستی و فنا و محنت و خطا فارغ گردی.

ای دوستان من

یاد آورید آن عهدی را که در جبل فاران که در بقعه مبارکه زمان واقع شده با من نموده‌اید و ملأ اعلی و اصحاب مدین بقا را بر آن عهد گواه گرفتم و حال احدی را بر آن عهد قائم نمی‌بینم البتّه غرور و نافرمانی آن را از قلوب محو نموده بقسمی که اثری از آن باقی نمانده و من دانسته صبر نمودم و اظهار نداشتم.

ای بنده من

مثل تو مثل سیف پر جوهریست که در غلاف تیره پنهان باشد و باین سبب قدر آن بر جوهریان مستور ماند پس از غلاف نفس و هوی بیرون آید تا جوهر تو بر عالمیان هویدا و روشن آید.

۷۳

ای دوست من

تو شمس سماء قدس منی خود را بکسوف دنیا میالای حجاب غفلت را خرق کن تا بی پرده و حجاب از خلف سحاب بدرآئی و جمیع موجودات را بخلعت هستی بیارائی.

۷۴

ای ابناء غرور

بسלטنت فانیه ایّامی از جبروت باقی من گذشته و خود را باسباب زرد و سرخ میارائید و بدین سبب افتخار مینمائید قسم بجمالم که جمیع را در خیمه یکرنگ تراب درآورم و همه این رنگهای مختلفه را از میان بردارم مگر کسانی که برنگ من درآیند و آن تقدیس از همه رنگها است.

۷۵

ای ابناء غفلت

بیادشاهی فانی دل مبندید و مسرور مشوید مثل شما مثل طیر غافلی است که بر شاخه باغی در کمال اطمینان بسراید و بغتة صیاد اجل او را بخاک اندازد دیگر از نغمه و هیكل و رنگ او اثری باقی نماند پس پند گیرید ای بندگان هوی.

۷۶

ای فرزند کنیز من

لازال هدایت باقوال بوده و این زمان بافعال گشته یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیكل انسانی ظاهر شود چه که در اقوال کل شریکند ولکن افعال پاک و مقدّس مخصوص دوستان ماست پس بجان سعی نمائید تا بافعال از جمیع ناس ممتاز شوید کذلک نصحناکم فی لوح قدس منیر.

۷۷

ای پسر انصاف

در لیل جمال هیكل بقا از عقبه زمردی وفا بسدره منتهی رجوع نمود و گریست گریستی که جمیع ملأ عالین و کروبین از ناله او گریستند و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حسب الأمر در عقبه وفا منتظر ماندم و راحه وفا از اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم ملحوظ افتاد که حمّامات قدسی چند در دست کلاب ارض مبتلا شده‌اند در این وقت حوریّه الهی از قصر

روحانی بی ستر و حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الا اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اول اسم از لسان جاری شد اهل غرفات از مکامن عزّ خود بیرون دویدند و چون بحرف دوم رسید جمیع بر تراب ریختند در آن وقت ندا از مکمن قرب رسید زیاده بر این جایز نه انا کنا شهداء علی ما فعلوا و حینئذ کانوا یفعلون.

۷۸

ای فرزند کنیز من

از لسان رحمن سلسبیل معانی بنوش و از مشرق بیان سبحان اشراق انوار شمس تبیان من غیر ستر و کتمان مشاهده نما تخمهای حکمت لدنیم را در ارض طاهر قلب بیفشان و بآب یقین آبش ده تا سنبلات علم و حکمت من سرسبز از بلده طیبه انبات نماید.

۷۹

ای پسر هوی

تا کی در هوای نفسانی طیران نمائی پر عنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی نه در فضای وهم شیطانی شانه مرحمت فرمودم تا گیسوی مشکینم شانه نمائی نه گلویم بخراشی.

۸۰

ای بندگان من

شما اشجار رضوان منید باید باثمار بدیعه منیعه ظاهر شوید تا خود و دیگران از شما منتفع شوند لذا بر کل لازم که بصنایع و اکتساب مشغول گردند اینست اسباب غنا یا اولی الالباب و انّ الامور معلقة بأسبابها و فضل الله یغنیکم بها و اشجار بی ثمار لایق نار بوده و خواهد بود.

۸۱

ای بنده من

پستترین ناس نفوسی هستند که بی ثمر در ارض ظاهرند و فی الحقیقه از اموات محسوبند بلکه اموات از آن نفوس معطله مهمله ارجح عندالله مذکور.

۸۲

ای بنده من

بهترین ناس آنانند که باقتراف تحصیل کنند و صرف خود و ذوی القربی نمایند حباً لله ربّ العالمین.

عروس معانی بدیعه که ورای پرده‌های بیان مستور و پنهان بود بعنایت الهی و الطاف ربّانی چون شعاع منیر جمال دوست ظاهر و هویدا شد شهادت میدهم ای دوستان که نعمت تمام و حجّت کامل و برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد دیگر تا همّت شما از مراتب انقطاع چه ظاهر نماید کذلک تَمَّت النّعمة علیکم و علی من فی السّموات و الأرضین و الحمد لله ربّ العالمین.

كلمات مكنونه عربى

هُوَ الْبَهِيُّ الْأَبْهَى

هَذَا مَا نُزِّلَ مِنْ جَبْرُوتِ الْعِزَّةِ بِلِسَانِ الْقُدْرَةِ وَالْقُوَّةِ عَلَى النَّبِيِّينَ مِنْ قَبْلُ. وَإِنَّا أَخَذْنَا جَوَاهِرَهُ وَأَقْمَصْنَاهُ
فَمِيصَ الْأَخْتِصَارِ فَضْلاً عَلَى الْأَحْبَارِ لِيُؤْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ وَيُؤَدُّوا أَمَانَاتِهِ فِي أَنْفُسِهِمْ وَلِيَكُونَنَّ بِجَوْهَرِ النَّقَى فِي
أَرْضِ الرُّوحِ مِنَ الْفَائِزِينَ.

١

يَا ابْنَ الرُّوحِ

فِي أَوَّلِ الْقَوْلِ امْلِكْ قَلْباً جَيِّداً حَسَناً مُنِيراً لِتَمْلِكَ مُلْكاً دَائِماً بَاقِياً أَرْلاً قَدِماً.

٢

يَا ابْنَ الرُّوحِ

أَحَبُّ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الْإِنْصَافُ. لَا تَرْغَبْ عَنْهُ إِنْ تَكُنْ إِلَيَّ رَاغِباً وَلَا تَعْفَلْ مِنْهُ لِتَكُونَ لِي أَمِيناً وَأَنْتَ
تُؤَفِّقُ بِذَلِكَ أَنْ تُشَاهِدَ الْأَشْيَاءَ بِعَيْنِكَ لَا بِعَيْنِ الْعِبَادِ وَتَعْرِفَهَا بِمَعْرِفَتِكَ لَا بِمَعْرِفَةِ أَحَدٍ فِي الْبِلَادِ. فَكَّرْ فِي
ذَلِكَ كَيْفَ يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ. ذَلِكَ مِنْ عَطِيَّتِي عَلَيْكَ وَعِنَايَتِي لَكَ فَاجْعَلْهُ أَمَامَ عَيْنَيْكَ.

٣

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

كُنْتُ فِي قَدَمِ ذَاتِي وَأَرْلِيَّةً كَيْنُونَتِي؛ عَرَفْتُ حُبِّي فِيكَ خَلَقْتُكَ، وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مِثَالِي وَأَظْهَرْتُ لَكَ جَمَالِي.

٤

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

أَحْبَبْتُ خَلْقَكَ فَخَلَقْتُكَ، فَأَحْبَبْتَنِي كَيْ أَدُوكَ، وَفِي رُوحِ الْحَيَاةِ أُتَبِّئُكَ.

٥

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

أَحْبَبْتَنِي لِأَحْبَبِكَ. إِنْ لَمْ تُحِبَّنِي لَنْ أُحِبَّكَ أَبَداً فَاعْرِفْ يَا عَبْدُ.

٦

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

رِضْوَانِكَ حُبِّي وَجَنَّتِكَ وَصَلِّي فَادْخُلْ فِيهَا وَلَا تَصِيرْ . هَذَا مَا قُدِّرَ لَكَ فِي مَلَكُوتِنَا الْأَعْلَى وَجَبَرُوتِنَا الْأَسْنَى .

٧

يَا ابْنَ الْبَشَرِ

إِنْ تُحِبُّ نَفْسِي فَأَعْرِضْ عَن نَفْسِكَ، وَإِنْ تُرِدُ رِضَائِي فَأَعْمِضْ عَن رِضَائِكَ، لِتَكُونَ فِيَّ فَانِيًّا وَأَكُونَ فِيكَ بَاقِيًّا .

٨

يَا ابْنَ الرُّوحِ

مَا قُدِّرَ لَكَ الرَّاحَةُ إِلَّا بِإِعْرَاضِكَ عَن نَفْسِكَ وَإِقْبَالِكَ بِنَفْسِي، لِأَنَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ افْتِخَارُكَ بِاسْمِي لَا بِاسْمِكَ، وَاتِّكَالُكَ عَلَيَّ وَجْهِي لَا عَلَيَّ وَجْهَكَ لِأَنِّي وَحْدِي أُحِبُّ أَنْ أَكُونَ مَحْبُوبًا فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ .

٩

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

حُبِّي حِصْنِي مَنْ دَخَلَ فِيهِ نَجَا وَأَمِنَ وَمَنْ أَعْرَضَ عَوَى وَهَلَكَ .

١٠

يَا ابْنَ الْبَيَانِ

حِصْنِي أَنْتَ فَادْخُلْ فِيهِ لِتَكُونَ سَالِمًا . حُبِّي فِيكَ فَاعْرِفْهُ مِنْكَ لِتَجِدَنِي قَرِيبًا .

١١

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

مِشْكَاتِي أَنْتَ وَمِصْبَاحِي فِيكَ؛ فَاسْتَنْزِرْ بِهِ وَلَا تَفْخَصْ عَن غَيْرِي، لِأَنِّي خَلَقْتُكَ غَنِيًّا وَجَعَلْتُ النُّعْمَةَ عَلَيْكَ بِالْعَةِ .

١٢

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

صَنَعْتُكَ بِأَيْدِي الْقُوَّةِ وَخَلَقْتُكَ بِأَنَامِلِ الْقُدْرَةِ، وَأَوْدَعْتُ فِيكَ جَوْهَرَ نُورِي فَاسْتَعْنِ بِهِ عَن كُلِّ شَيْءٍ، لِأَنَّ صُنْعِي كَامِلٌ وَحُكْمِي نَافِذٌ لَا تَشْكُ فِيهِ وَلَا تَكُنْ فِيهِ مُرِيبًا .

١٣

يَا ابْنَ الرُّوحِ

خَلَقْتَكْ غَنِيًّا كَيْفَ تَقْتَرُ، وَصَنَعْتَكْ عَزِيزًا بِمَ تَسْتَدِلُّ، وَمِنْ جَوْهَرِ الْعِلْمِ أَظْهَرْتُكَ لِمَ تَسْتَعْلِمُ عَن دُونِي، وَمِنْ طِينِ الْحَبِّ عَجَّنْتُكَ كَيْفَ تَسْتَعْلُ بِغَيْرِي؛ فَارْجِعِ الْبَصَرَ إِلَيْكَ لِتَجِدَنِي فِيكَ قَائِمًا قَادِرًا مُقْتَدِرًا قَيُّومًا.

١٤

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

أَنْتَ مُلْكِي وَمُلْكِي لَا يَفْنَى. كَيْفَ تَخَافُ مِنْ فَنَائِكِ، وَأَنْتَ نُورِي وَنُورِي لَا يُطْفِئُ. كَيْفَ تَضْطَرِبُ مِنْ إِطْفَائِكِ، وَأَنْتَ بَهَائِي وَبَهَائِي لَا يُعْشَى، وَأَنْتَ قَمِيصِي وَقَمِيصِي لَا يَبْلَى. فَاسْتَرْحِ فِي حُبِّكَ إِيَّايَ لِكَيْ تَجِدَنِي فِي الْأُفُقِ الْأَعْلَى.

١٥

يَا ابْنَ الْبَيَانِ

وَجْهَ بَوَجْهِي وَأَعْرِضْ عَن غَيْرِي، لِأَنَّ سُلْطَانِي بَاقٍ لَا يَزُولُ أَبَدًا وَمُلْكِي دَائِمٌ لَا يَحُولُ أَبَدًا. وَإِنْ تَطَلَّبْ سِوَائِي لَنْ تَجِدَ لَوْ تَفَحَّصْ فِي الْوُجُودِ سَرْمَدًا أَزْلًا.

١٦

يَا ابْنَ النُّورِ

اِنْسُ دُونِي وَأَنْسُ بِرُوحِي، هَذَا مِنْ جَوْهَرِ أَمْرِي فَأَقْبِلْ إِلَيْهِ.

١٧

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

اَكْفِ بِنَفْسِي عَن دُونِي وَلَا تَطَلَّبْ مُعِينًا سِوَائِي، لِأَنَّ مَا دُونِي لَنْ يَكْفِيكَ أَبَدًا.

١٨

يَا ابْنَ الرُّوحِ

لَا تَطَلَّبْ مِنِّي مَا لَا نُحِبُّهُ لِنَفْسِكَ، ثُمَّ ارْضَ بِمَا قَضَيْنَا لَوَجْهِكَ، لِأَنَّ مَا يَنْفَعُكَ هَذَا إِنْ تَكُنْ بِهِ رَاضِيًا.

١٩

يَا ابْنَ الْمَنْظَرِ الْأَعْلَى

أُودِعْتُ فِيكَ رُوحًا مِنِّي لِتَكُونَ حَبِيبًا لِي؛ لِمَ تَرَكْتَنِي وَطَلَبْتِ مَحْبُوبًا سِوَائِي.

٢٠

يَا ابْنَ الرُّوحِ

حَقِّي عَلَيْكَ كَبِيرٌ لَا يُنْسَى، وَفَضْلِي بِكَ عَظِيمٌ لَا يُغْشَى، وَحُبِّي فِيكَ مَوْجُودٌ لَا يُعْطَى، وَتُورِي لَكَ مَشْهُودٌ
لَا يَخْفَى.

٢١

يَا ابْنَ الْبَشَرِ

قَدَّرْتُ لَكَ مِنَ الشَّجَرِ الْأَبْهَى الْفَوَاكِهَ الْأَصْنَفِي، كَيْفَ أَعْرَضْتَ عَنْهُ وَرَضَيْتَ بِالَّذِي هُوَ أَدْنَى، فَارْجِعْ إِلَى
مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ فِي الْأَفْقِ الْأَعْلَى.

٢٢

يَا ابْنَ الرُّوحِ

خَلَقْتَنِي عَالِيًا، جَعَلْتَ نَفْسَكَ دَانِيَةً؛ فَاصْعُدْ إِلَى مَا خُلِقْتَ لَهُ.

٢٣

يَا ابْنَ الْعَمَاءِ

أَدْعُوكَ إِلَى الْبَقَاءِ وَأَنْتَ تَبْتَغِي الْفَنَاءَ، بِمِ أَعْرَضْتَ عَمَّا نُحِبُّ وَأَقْبَلْتَ إِلَى مَا تُحِبُّ.

٢٤

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

لَا تَتَعَدَّ عَنْ حَدِّكَ وَلَا تَدَّعِ مَا لَا يَنْبَغِي لِنَفْسِكَ، اسْجُدْ لِطَلْعَةِ رَبِّكَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْإِفْتِدَارِ.

٢٥

يَا ابْنَ الرُّوحِ

لَا تَفْتَخِرْ عَلَى الْمِسْكِينِ بِإِفْتِخَارِ نَفْسِكَ، لِأَنِّي أَمْشِي قُدَّامَهُ وَأُرَاكَ فِي سُوءِ حَالِكَ وَأُلْعَنُ عَلَيْكَ إِلَى الْأَبَدِ.

٢٦

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

كَيْفَ نَسِيتَ عُيُوبَ نَفْسِكَ وَاشْتَعَلْتَ بِعُيُوبِ عِبَادِي. مَنْ كَانَ عَلَى ذَلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ مَنِّي.

٢٧

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

لَا تَتَفَسَّرْ بِخَطَا أَحَدٍ مَا دُمْتَ خَاطِئًا، وَإِنْ تَفَعَّلَ بِغَيْرِ ذَلِكَ مَلْعُونٌ أَنْتَ، وَأَنَا شَاهِدٌ بِذَلِكَ.

٢٨

يَا ابْنَ الرُّوحِ

أَيَقِينُ بِأَنَّ الَّذِي يَأْمُرُ النَّاسَ بِالْعَدْلِ وَيَزْتَكِبُ الْفَحْشَاءَ فِي نَفْسِهِ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي وَلَوْ كَانَ عَلَى اسْمِي.

٢٩

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

لَا تَنْسِبْ إِلَى نَفْسٍ مَا لَا تُحِبُّهُ لِنَفْسِكَ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَفْعَلْ. هَذَا أَمْرِي عَلَيْكَ فَاعْمَلْهُ.

٣٠

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

لَا تَحْرِمَ وَجْهَ عَبْدِي إِذَا سَأَلَكَ فِي شَيْءٍ؛ لِأَنَّ وَجْهَهُ وَجْهِي فَاحْجَلْ مِنِّي.

٣١

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

حَاسِبْ نَفْسَكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبَ، لِأَنَّ الْمَوْتَ يَأْتِيكَ بَعْتَةً وَتَقُومُ عَلَى الْحِسَابِ فِي نَفْسِكَ.

٣٢

يَا ابْنَ الْعَمَاءِ

جَعَلْتُ لَكَ الْمَوْتَ بَشَارَةً، كَيْفَ تَحْزَنُ مِنْهُ. وَجَعَلْتُ النُّورَ لَكَ ضِيَاءً، كَيْفَ تَحْتَجِبُ عَنْهُ.

٣٣

يَا ابْنَ الرُّوحِ

بِبَشَارَةِ النُّورِ أُبَشِّرُكَ فَاسْتَبَشِرْ بِهِ، وَإِلَى مَقَرِّ الْقُدْسِ أَدْعُوكَ تَحَصَّنْ فِيهِ، لِتَسْتَرِيحَ إِلَى أَبَدِ الْأَبَدِ.

٣٤

يَا ابْنَ الرُّوحِ

رُوحُ الْقُدْسِ يُبَشِّرُكَ بِالْأُنْسِ، كَيْفَ تَحْزَنُ. وَرُوحُ الْأَمْرِ يُؤَيِّدُكَ عَلَى الْأَمْرِ، كَيْفَ تَحْتَجِبُ. وَنُورُ الْوَجْهِ يَمْشِي قَدَامَكَ، كَيْفَ تَضِلُّ.

٣٥

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

لَا تَحْزَنُ إِلَّا فِي بُعْدِكَ عَنَّا، وَلَا تَفْرَحُ إِلَّا فِي قُرْبِكَ مِنَّا وَالرُّجُوعِ إِلَيْنَا.

٣٦

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

افْرَحْ بِسُرُورِ قَلْبِكَ، لِتَكُونَ قَابِلًا لِلْقَائِي وَمِرَاةً لِحَمَالِي.

٣٧

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

لَا تُعْرِ نَفْسَكَ عَنْ جَمِيلِ رِدَائِي وَلَا تَحْرِمَ نَصِيْبَكَ مِنْ بَدِيْعِ حِيَاظِي؛ لِيَلَّا يَأْخُذَكَ الظَّمُّ فِي سَرْمَدِيَّةِ ذَاتِي.

٣٨

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

اعْمَلْ حُدُودِي حُبًّا لِي، ثُمَّ إِنَّهُ نَفْسَكَ عَمَّا تَهْوَى طَلْبًا لِرِضَائِي.

٣٩

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

لَا تَنْزُكْ أَوْامِرِي حُبًّا لِحَمَالِي، وَلَا تَنْسَ وَصَايَايَ ابْتِغَاءً لِرِضَائِي.

٤٠

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

ارْكُضْ فِي بَرِّ الْعَمَاءِ ثُمَّ اسْرِعْ فِي مَيْدَانِ السَّمَاءِ. لَنْ تَجِدَ الرَّاحَةَ إِلَّا بِالْخُضُوعِ لَأَمْرِنَا وَالتَّوَضُّعِ لَوَجْهِنَا.

٤١

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

عَظَّمْ أَمْرِي لِأُظْهِرَ عَلَيْكَ مِنْ أَسْرَارِ الْعِظَمِ، وَأَشْرِقَ عَلَيْكَ بِأَنْوَارِ الْقَدَمِ.

٤٢

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

كُنْ لِي خَاضِعًا لِأَكُونَ لَكَ مُتَوَاضِعًا، وَكُنْ لِأَمْرِي نَاصِرًا لِتَكُونَ فِي الْمُلْكِ مَنْصُورًا.

٤٣

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

اذْكُرْنِي فِي أَرْضِي لِأَذْكُرَكَ فِي سَمَائِي؛ لِتَقَرَّ بِهِ عَيْنُكَ وَتَقَرَّ بِهِ عَيْنِي.

٤٤

يَا ابْنَ الْعَرْشِ

سَمِعُكَ سَمِعِي فَاسْمَعِ بِهِ، وَبَصْرُكَ بَصْرِي فَأَبْصِرْ بِهِ؛ لِتَشْهَدَ فِي سِرِّكَ لِي تَقْدِيساً عَلَيَّ، لِأَشْهَدَ لَكَ فِي نَفْسِي مَقَاماً رَفِيعاً.

٤٥

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

اسْتَشْهَدُ فِي سَبِيلِي رَاضِياً عَنِّي وَشَاكِراً لِقَضَائِي، لِتَسْتَرِيحَ مَعِي فِي قِبَابِ الْعِظَمَةِ خَلْفَ سُرَادِقِ الْعِزَّةِ.

٤٦

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

فَكَّرُ فِي أَمْرِكَ وَتَدَبَّرُ فِي فِعْلِكَ. أَتُحِبُّ أَنْ تَمُوتَ عَلَى الْفِرَاشِ أَوْ تُسْتَشْهَدَ فِي سَبِيلِي عَلَى الثَّرَابِ، وَتَكُونَ مَطْلَعِ أَمْرِي وَمَطْهَرِ نُورِي فِي أَعْلَى الْفِرْدَوْسِ، فَأَنْصِفَ يَا عَبْدُ.

٤٧

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

وَجَمَالِي تَخَضُّبُ شَعْرَكَ مِنْ دَمِكَ لَكَ أَنْ أَكْبَرَ عِنْدِي عَنْ خَلْقِ الْكَوْنَيْنِ وَضِيَاءِ الثَّقَلَيْنِ، فَاجْهَدْ فِيهِ يَا عَبْدُ.

٤٨

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

لِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمَةٌ؛ وَعِلْمَةُ الْحُبِّ الصَّبْرُ فِي قَضَائِي وَالْإِصْطِبَارُ فِي بَلَائِي.

٤٩

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

الْمُحِبُّ الصَّادِقُ يَرْجُو الْبُلَاءَ كَرَجَاءِ الْعَاصِي إِلَى الْمَغْفِرَةِ وَالْمُذْنِبِ إِلَى الرَّحْمَةِ.

٥٠

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

إِنْ لَا يُصِيبُكَ الْبَلَاءُ فِي سَبِيلِي كَيْفَ تَسْلُكُ سُبُلَ الرَّاظِينَ فِي رِضَائِي، وَإِنْ لَا تَمْسُكَ الْمَشَقَّةُ شَوْقاً لِلِقَائِي كَيْفَ يُصِيبُكَ النُّورُ حُبّاً لِحَمَالِي.

٥١

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

بَلَائِي عِنَايَتِي، ظَاهِرُهُ نَارٌ وَنَفْمَةٌ وَبَاطِنُهُ نُورٌ وَرَحْمَةٌ. فَاسْتَبِقْ إِلَيْهِ لِتَكُونَ نُوراً أَرْزِلِيَّ وَرُوحاً قَدِيمِيَّ، وَهُوَ أَمْرِي فَأَعْرِفُهُ.

يَا ابْنَ الْبَشَرِ

إِنْ أَصَابَتْكَ نِعْمَةٌ لَا تَفْرَحْ بِهَا، وَإِنْ تَمَسَكَ ذِلَّةٌ لَا تَحْزَنُ مِنْهَا، لِأَنَّ كِلَيْتَهُمَا تَزُولَانِ فِي حِينٍ وَتَبِيدَانِ فِي وَقْتٍ.

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

إِنْ يَمَسَّكَ الْفَقْرُ لَا تَحْزَنُ، لِأَنَّ سُلْطَانَ الْغِنَى يَنْزِلُ عَلَيْكَ فِي مَدَى الْأَيَّامِ. وَمِنَ الذَّلَّةِ لَا تَخَفُ، لِأَنَّ الْعِرَّةَ تُصِيبُكَ فِي مَدَى الزَّمَانِ.

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

إِنْ تُحِبَّ هَذِهِ الدَّوْلَةَ الْبَاقِيَةَ الْأَبَدِيَّةَ وَهَذِهِ الْحَيَاةَ الْفَدْمِيَّةَ الْأَزَلِيَّةَ، فَاتْرُكْ هَذِهِ الدَّوْلَةَ الْفَانِيَةَ الرَّائِلَةَ.

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

لَا تَشْتَغَلْ بِالدُّنْيَا؛ لِأَنَّ بِالنَّارِ نَمْتَحِنُ الذَّهَبَ، وَبِالذَّهَبِ نَمْتَحِنُ الْعِبَادَ.

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

أَنْتَ تُرِيدُ الذَّهَبَ وَأَنَا أُرِيدُ تَنْزِيهِكَ عَنْهُ، وَأَنْتَ عَرَفْتَ غِنَاءَ نَفْسِكَ فِيهِ، وَأَنَا عَرَفْتُ الْغِنَاءَ فِي تَقْدِيرِكَ عَنْهُ. وَعَمْرِي هَذَا عِلْمِي وَذَلِكَ ظَنُّكَ؛ كَيْفَ يَجْتَمِعُ أَمْرِي مَعَ أَمْرِكَ.

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

أَنْفَقْ مَالِي عَلَى فُقْرَائِي لِتُنْفِقَ فِي السَّمَاءِ مِنْ كُنُوزِ عِرٍّ لَا تَفْنَى وَخَزَائِنِ مَجْدٍ لَا تَبْلَى؛ وَلَكِنْ وَعَمْرِي انْفِاقَ الرُّوحِ أَجْمَلُ لَوْ تَشَاهَدُ بِعَيْنِي.

يَا ابْنَ الْبَشَرِ

هَيْكَلُ الْوُجُودِ عَرْشِي، نَظَّفُهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ لِاسْتِوَائِي بِهِ وَاسْتِقْرَارِي عَلَيْهِ.

يَا ابْنَ الْوُجُودِ

فُوَاذَكَ مَنَزَلِي قَدْسَهُ لِنُزُولِي، وَرُوحَكَ مَنَظَرِي طَهَّرَهَا لِظُهُورِي.

٦٠

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِي لِأَرْفَعِ رَأْسِي عَنْ جَيْبِكَ مُشْرِقاً مُضِيئاً.

٦١

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

اصْعَدْ إِلَى سَمَائِي لِكَيْ تَرَى وَصَالِي؛ لِتَشْرَبَ مِنْ زَلَالِ خَمْرِ لَا مِثَالَ وَكُؤُوبِ مَجْدٍ لَا زَوَالَ.

٦٢

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

قَدْ مَضَى عَلَيْكَ أَيَّامٌ، وَاشْتَعَلَتْ فِيهَا بِمَا تَهْوَى بِهِ نَفْسُكَ مِنَ الظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ. إِلَى مَتَى تَكُونُ رَاقِداً عَلَى بَسَاطِكَ. ازْفَعْ رَأْسَكَ عَنِ النَّوْمِ؛ إِنَّ الشَّمْسَ انْتَفَعَتْ فِي وَسْطِ الزَّوَالِ، لَعَلَّ تَشْرِيقُ عَلَيْكَ بِأَنْوَارِ الْجَمَالِ.

٦٣

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

أَشْرِقْتُ عَلَيْكَ النُّورَ مِنْ أَفْقِ الطُّورِ، وَنَفَخْتُ رُوحَ السَّنَاءِ فِي سِينَاءِ قَلْبِكَ؛ فَأَفْرِغْ نَفْسَكَ عَنِ الْحُجُبَاتِ وَالظُّنُونَاتِ، ثُمَّ ادْخُلْ عَلَى الْبَسَاطِ لِتَكُونَ قَابِلاً لِلْبَقَاءِ وَلَا تَيْقاً لِلِقَاءِ، كَيْ لَا يَأْخُذَكَ مَوْتُ وَلَا تَنْصَبُ وَلَا لَعُوبٌ.

٦٤

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

أَزَلَيْتَنِي إِبْدَاعِي أَبَدَعْتُهَا لَكَ، فَاجْعَلْهَا رِداءً لِهَيْبِكَ. وَأَحْدَيْتَنِي إِحْدَاثِي اخْتَرَعْتُهَا لِأَجْلِكَ، فَاجْعَلْهَا قَمِيصَ نَفْسِكَ لِتَكُونَ مَشْرِقَ قِيُومِيَّتِي إِلَى الْأَبَدِ.

٦٥

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

عَظَمْتَنِي عَظِيَّتِي إِلَيْكَ، وَكَبَّرِيَائِي رَحْمَتِي عَلَيْكَ، وَمَا يَنْبَغِي لِنَفْسِي لَا يُدْرِكُهُ أَحَدٌ وَلَنْ تُحْصِيَهُ نَفْسٌ؛ قَدْ أَحْزَنْتُهُ فِي خَزَائِنِ سِرِّي وَكُنَائِرِ أَمْرِي تَلَطُّفاً لِعِبَادِي وَتَرَحُّماً لِخَلْقِي.

٦٦

يَا ابْنَاءَ الْهُوِيَّةِ فِي الْغَيْبِ

سَمِعْتُمْ عَنْ حَبِيٍّ وَتَضَطَّرِبُ النُّفُوسُ مِنْ ذِكْرِي؛ لِأَنَّ الْعُقُولَ لَنْ تَطِيقَنِي وَالْقُلُوبَ لَنْ تَسَعَنِي.

٦٧

يَا ابْنَ الْجَمَالِ

وَرُوحِي وَعِنَايَتِي نُمُّ رَحْمَتِي وَجَمَالِي، كُلُّ مَا نَزَلَتْ عَلَيْكَ مِنْ لِسَانِ الْقُدْرَةِ وَكَتَبَتْهُ بِقَلَمِ الْقُوَّةِ قَدْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى قَدْرِكَ وَلَحْنِكَ لَا عَلَى شَأْنِي وَلَحْنِي.

٦٨

يَا أَبْنَاءَ الْإِنْسَانِ

هَلْ عَرَفْتُمْ لِمَ خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ وَاحِدٍ؛ لِئَلَّا يَفْتَخِرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ. وَتَفَكَّرُوا فِي كُلِّ حِينٍ فِي خَلْقِ أَنْفُسِكُمْ؛ إِذَا يَنْبَغِي كَمَا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ شَيْءٍ وَاحِدٍ أَنْ تَكُونُوا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ، بِحَيْثُ تَمْشُونَ عَلَى رِجْلِ وَاحِدَةٍ، وَتَأْكُلُونَ مِنْ فَمٍ وَاحِدٍ، وَتَسْكُنُونَ فِي أَرْضٍ وَاحِدَةٍ؛ حَتَّى تَظْهَرَ مِنْ كَيْنُونَاتِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ وَأَفْعَالِكُمْ آيَاتُ التَّوْحِيدِ وَجَوَاهِرُ التَّجْرِيدِ. هَذَا نُصَحِي عَلَيْكُمْ يَا مَلَأَ الْأَنْوَارِ، فَانْتَصِحُوا مِنْهُ لِتَجِدُوا ثَمَرَاتِ الْقُدْسِ مِنْ شَجَرِ عِزِّ مَنِيَعٍ.

٦٩

يَا أَبْنَاءَ الرُّوحِ

أَنْتُمْ خَزَائِنِي، لِأَنَّ فِيكُمْ كَنْزَتْ لَائِي أَسْرَارِي وَجَوَاهِرَ عِلْمِي، فَاحْفَظُوهَا لِئَلَّا يَطَّلَعَ عَلَيْهَا أَعْيَارُ عِبَادِي وَأَشْرَارُ خَلْقِي.

٧٠

يَا ابْنَ مَنْ قَامَ بِذَاتِهِ فِي مَلَكُوتِ نَفْسِهِ

اعْلَمْ بِأَنِّي قَدْ أُرْسَلْتُ إِلَيْكَ رَوَائِحَ الْقُدْسِ كُلِّهَا، وَأَتَمَمْتُ الْقَوْلَ عَلَيْكَ وَأَكْمَلْتُ النُّعْمَةَ بِكَ وَرَضِيْتُ لَكَ مَا رَضِيْتُ لِنَفْسِي، فَارْضَ عَنِّي نُمُّ اشْكُرْ لِي.

٧١

يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ

اكَتُبْ كُلَّ مَا أَلْقَيْتَاكَ مِنْ مِدَادِ النُّورِ عَلَى لَوْحِ الرُّوحِ. وَإِنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَى ذَلِكَ فَاجْعَلِ الْمِدَادَ مِنْ جَوْهَرِ الْفُؤَادِ، وَإِنْ لَنْ تَسْتَطِيعَ فَالْكَتُبْ مِنَ الْمِدَادِ الْأَحْمَرِ الَّذِي سَفِكَ فِي سَبِيلِي؛ إِنَّهُ أَحْلَى عِنْدِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، لِيُنْبِتَ نُورُهُ إِلَى الْأَبَدِ.

حضرت بهاء‌الله

میرزا حسین علی نوری، ملقب به بهاء‌الله، در تاریخ ۲۱ آبان ۱۱۹۶ شمسی (۱۲ نوامبر ۱۸۱۷ میلادی) در طهران در خانواده‌ی یکی از وزیران خوش‌نام و سرشناس قاجار به نام میرزا بزرگ نوری که نسب‌شان به شهرستان نور در مازندران می‌رسید متولد شدند. حضرت بهاء‌الله هر چند هرگز از هیچ‌گونه آموزش رسمی برخوردار نبودند اما به داشتن شخصیتی ممتاز، هوش، دانایی و حکمت در بین نزدیکان و دوستان و اطرافیان شناخته شده بودند. مطابق رسم آن زمان بعد از درگذشت پدرشان مقام پدر در دربار پادشاهی به ایشان پیشنهاد شد ولی از پذیرش آن چشم پوشیدند.

در بیست و هفت سالگی، امر حضرت باب را پذیرفتند و از آن پس قوای خود را در راه ترویج آن صرف نمودند. در سال ۱۲۳۱ شمسی (۱۸۵۲ میلادی) حضرت بهاء‌الله که در آن زمان یکی از سرشناس‌ترین چهره‌های بابی به شمار می‌رفتند دستگیر و در یکی از بدترین زندان‌های ایران به نام سیامچال طهران زندانی شدند. حضرت بهاء‌الله سال‌ها بعد در یکی از آثار خود درباره‌ی اولین تجربه‌ی روحانی مرتبط با رسالت خویش که در سیامچال رخ داده بود به تفصیل می‌نویسند.

پس از چهار ماه رنج و سختی شدید زندان، دولت وقت حضرت بهاء‌الله را به خارج از ایران تبعید نمود و در حالی که به علت شرایط طاقت‌فرسای سیامچال طهران از نظر جسمی بیمار و ضعیف شده بودند، برای همیشه وطن عزیز را ترک کرده راهی بغداد شدند.

در دوران بغداد بود که ایشان بعضی از شناخته‌شده‌ترین آثار خود، از جمله «کلمات مکنونه»، «هفت وادی»، «چهار وادی»، و «کتاب ایقان» را به رشته‌ی تحریر درآوردند. اگر چه این آثار اولیه‌ی حضرت بهاء‌الله از بزرگی مقام ایشان حکایت می‌کرد ولی هنوز زمان آن نرسیده بود که مقام خود را به شکلی آشکار اعلان نمایند. با گسترش شهرت حضرت بهاء‌الله، پادشاه ایران و سلطان عثمانی تصمیم گرفتند که حضرت بهاء‌الله را به مکانی دورتر از مرزهای ایران تبعید کنند. در سال ۱۲۴۲ شمسی (۱۸۶۳ میلادی) قبل از ترک بغداد، در باغ نجیب پاشا واقع در خارج شهر، حضرت بهاء‌الله خود را به عنوان همان پیام‌آور الهی معرفی نمودند که تمامی کتب و متون مقدّس دینی گذشته به ظهورشان وعده داده‌اند.

پس از سرگونی‌های پیاپی، سرانجام حضرت بهاء‌الله را به عکا که شهری دورافتاده و بد آب و هوایترین زندان امپراطوری عثمانی بود تبعید کردند تا اینکه در سال ۱۲۷۱ شمسی (۱۸۹۲ میلادی) در سن ۷۵ سالگی، در همان شهر چشم از این عالم فروبستند. در طی دوران چهل‌ساله‌ی رسالت‌شان، هزاران آیه، لوح، کتاب و رساله از قلم ایشان صادر شد. حضرت بهاء‌الله هدف اصلی دین در این عصر جدید را پیشبرد فرایندی تشریح می‌کنند که مقصود نهایی آن استقرار وحدت نوع بشر و صلح جهانی

است و تأکید می‌فرمایند که اگر دین سبب اختلاف و نزاع شود بی‌دینی مرجح است. آن حضرت در آثار بی‌شمار خود اصول روحانی و اجتماعی مورد نیاز برای تحقق وحدت عالم انسانی را بیان نمودند و همهٔ آحاد بشر را از هر پیشینه‌ای فرا می‌خوانند که در راه اجرای این هدف تاریخی بکوشند. آئین بهائی، این نهضت سازندهٔ جهانی، اکنون در بیش از دویست مملکت و سرزمین و در هزاران ناحیه و منطقه در سراسر جهان پایه‌گذاری شده و الهام‌بخش میلیون‌ها نفر از فرهنگ‌ها و قبایل مختلف است. آرامگاه حضرت بهاءالله در شهر عکا است و مقدس‌ترین نقطه برای بهائیان عالم محسوب می‌شود.

Kherad Publishing - 2017